

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر سوره مبارکه نور جلسه ۳۸

سوره مبارکه نور را بیاورید. صفحه ۳۵۴، آیات ۳۵ و ۳۶ که معروف است به آیه نور «بسم الله الرحمن الرحيم. الله نور السموات والأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله المثل للناس والله بكل شيء عليم* في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال»

عرض شد که مثال نور این آیه شاید یکی از سخت‌ترین آیات قرآن و مثال‌های سخت قرآن است. منتها هدف از تولید این مثال در بحث نور که بحث نور یک بحث دو بعدی است و عرض کردم هم بحث چینش نظام هستی را نشان می‌دهد و هم بحث‌های سلوکی. یعنی هم بحث تکوینی دارد که عالم چه مدلی آفریده شده و چینش در نظام هستی چه مدلی است و بر پایه همین نکته، این جوری هست که ما چه باید بکنیم و هدف از این آیه، در حقیقت کارایی که از این آیه خواسته، بگیرد. این را دیگر گفته شد و دیگر از کارایی که آوردیم. کارایی را که خواسته از این مثال بگیرد این است که بیاورد نور را به عنوان امام که باعث اخراج از ظلمات می‌شود به سمت نور. امام را مطرح کند. جامعه‌ای که در پی امام حرکت می‌کند، در پی ولی حرکت می‌کند، بشود اهل البیت که «فی بیوت» نور بیاید در بیت. در حقیقت راه اهل البیت شدن را دارد اینجا نشان می‌دهد که حالا مفصل است. ان شاء الله با همدیگر گفتگو می‌کنیم که بعدش هم می‌شود «رجالاً لئلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله»

قرآن یک مثال سخت تولید کرده است و حالا می‌شود این مثال سخت را از آن گذر کنیم و رد شویم، برویم. واقعاً در کتب تفسیری هم حتی این مثال را باز نکرده‌اند. یعنی میزان هم نگاه کنید، باز نکرده است. چرایش به دلیل صعوبتش است. نه اینکه ایشان نمی‌دانسته اند، شاید صلاح ندیده‌اند مثال را باز کنند.

رساله‌ها و کتب کلا حول این آیه نور نوشته شده است. یعنی این جوری نیست که نوشته نشده باشد. ولی آیه سختی است. به هر جهت قشنگ مشخص است از قیافه‌اش داد می‌زند هی دارد یک چیزی را مثال می‌زند به یک چیز دیگر. این زجاج، آن... این زیتش این جوری می‌شود و فلان. حالا ما هم در یک حدی نزدیک می‌شویم به بحث. یک حدیث هم نزدیک نمی‌شویم به بحث. حدیث. نه من می‌فهمم نه شما. حالا یک مقداری‌اش را که فکر می‌کنم در این کلاس می‌شود اساساً به این بحث پرداخت، می‌پردازیم.

نور الامام

این نکته که در حقیقت این آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» را بیاورید در سوره زمر، می‌شود آیه ۶۹، صفحه ۴۶۶. مسئله نور را خیلی به آن قرآن پرداخته است. به جهت بیشتر سلوکی پرداخته است. یعنی هدایتی. نور چون که روشن می‌کند، حکایت از یک هدایت می‌کند در حقیقت. که حالا در همین آیه نور هم این را دارد که «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ». گفتم مسأله تکوینی نور کلاً این جوری است که چنانچه نور نباشد، دو مدل نور نبودن وجود دارد. یکی اینکه نور نباشد، ما اینجا نمی‌بینیم. یکی که نور نباشد، اصلاً آن شیء نیست. دیدن و ندیدنش به نور بستگی دارد. بودن و نبودنش به نور بستگی دارد. عرض کردم مثل اینکه شما در آینه می‌خواهید یک چیزی را ببینید، نور نباشد، اصلاً شما نمی‌بینید. نه اینکه نمی‌بینید، بلکه اصلاً نیست که شما بخواهید ببینید. این جوری نیست که یک تصویری در آینه هست و شما صرفاً نمی‌بینید. نه، اصلاً نیست و شما هم نمی‌بینید. فرق دارد تا اینکه اینجا برق‌ها را خاموش کنند. برای همین است که در این آیه مهم ۶۸، ۶۹ سوره مبارکه زمر این نفخه سوم را این جوری بیان می‌کند: «بسم الله الرحمن الرحيم* وَنُفِخَ فِي الصُّورِ» در صور دمیده می‌شود «فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» هر کس در آسمان و زمین، صعقه می‌زند و صعقه می‌زند یعنی مدهوش می‌شود. نه بیهوش می‌شود. «وَحَرَّ مُوسَى صَعَقًا» دقیقاً یعنی مدهوش شدن. «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» الا یک عده‌ای که آنها اصلاً صعقه نمی‌زنند. صعقه در وجود آنها دارد انجام می‌شود. این‌ها امان هستند. این‌ها در حقیقت انسان‌های کاملی هستند که این‌ها صعقه نمی‌زنند اصلاً. این‌ها مدهوش نمی‌شوند. از مدهوش و این‌ها گذشته‌اند. حالا توضیح مفصل است. «ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ» یک صور دیگر می‌زنند. «فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» بعد همه بلند می‌شوند، نگاه می‌کنند «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا». اینی که در جامعه کبیره دارد که «و اشرفت الارض بنوركم». به نور شما اشراق می‌شود. رب الارض، امام الارض است. این یعنی چه اشراق می‌شود؟ این افتاده است دست حکما به «اضافه اشراقیه». اضافه اشراقیه یعنی اضافه دو طرفه نیست، اضافه یک طرفه است. اضافه دو طرفه یعنی اضافه دو طرفه یعنی من هستم، شما هستید، یک رابطه‌ای با همدیگر برقرار می‌کنیم. رابطه استاد و شاگردی، رابطه پدری و پرسی، رابطه برادری و... این رابطه‌هاست. اضافه‌ها یک طرف. اضافه ای که من دارم با خودم. به عبارتی یعنی به واسطه توجه به وجود خودم و صحنه‌ها در وجود خودم، او موجود می‌شود. به این می‌گویند اضافه اشراقی. اصطلاحاً آنجا معلوم می‌شود که تمام آسمان و زمین به نور امام است.

یعنی نور الامام است که این است. برای همین است که در روایات ما داریم «لولا الحجة لساخت الارض باهلها» اصلاً چیزی نبود. اصلاً چیزی نمی‌تواند باشد. امام اگر نباشد، چیزی نمی‌تواند باشد

کانال انسان کامل

این چینش نظام هستی، مدلی است که باید در آن انسان کامل و یک سری سر سلسله وجود داشته باشد تا بشود خدا بخش شود در عالم دیگر. حالا بیشتر از این نمی‌توانم زبان بدهم به قضیه. سیستم عالم این‌جوری است که شما باید یک نورانیی این وسط بین خدا و خلق وجود داشته باشد. آن اگر بخواهد خودش را نشان بدهد و بخش بشود و پهن بشود و در همه عالم دیده بشود، باید از یک کانالی عبور بکند. آن کانال، کانال انسان کامل است که باید از آنجا عبور کند. برای همین است که شما می‌بینید در قصه آدم و در همه قصه‌های همه انبیاء که می‌خواستند توبه کنند، باید با انسان کامل توبه کنند. یعنی «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» اگر بخواهند توبه کنند یعنی بتوانند برگردند، از کانال انسان کامل باید بتوانند برگردند.

این کانال، کانال واقعی هستی است. یعنی هستی نمی‌تواند چنین کانالی را نداشته باشد. نه اینکه این نقص نقص حضرت حق است. مثل این می‌ماند که شما به فرض مثال اگر بخواهید نور سد دز برسد به این لامپ، حتماً از یک سری ترانسفورماتور باید رد شود. این نمی‌تواند بکشد. یعنی چراغ‌های ما نمی‌تواند نور سد دز را و انرژی سد دز را بکشد. باید بخورد به وسائط و فشارش گرفته شود. در این، فشارش گرفته می‌شود در حقیقت بتواند وارد چراغ‌های عادی ما بشود. این وحی که می‌آید باید بخورد. مثل یک آبشاری باید بخورد به یک سنگ وسط راه، فشارش گرفته بشود تا بیاید پایین. تا بیاید پایین بشود «فَرَأَيْنَا عَرَبِيًّا» تا من و شما بخوانیم. وگرنه اگر وحی همین‌جوری مستقیماً بزند به ما، مثل برق‌گیرهای فرانکلین دیده‌اید که می‌زند، بزند، بخورد. آن جرقه‌ها بخورد، ما را پودر می‌کند. خود پیغمبر، آن وحی که به او می‌خورده است، یک حالت غشه‌ای در ایشان دست می‌داده است خیلی وقت‌ها. به هر جهت خاصیت هستی این است که یک سری در حقیقت آن رأس، نورانیی وجود داشته باشد. یک کسانی باشند که بگیرند و در حقیقت بشوند به تعبیر زیارت جامعه. «محال مشیت الله» و مشیت الهی از توی آنها باید رد بشود به عبارتی. و از تو آنها رد بشود به تعبیر دقیق این می‌شود که تمام عالم در حقیقت جزو وجود خود امام است در آن مقام فوقانی‌اش. در حقیقت این‌جوری است. برای همین است که شما در جامعه کبیره این حرف‌هایی که می‌زنید، می‌گویید «ابدانکم فی ابدان، نفوسکم فی النفوس، ارواحکم فی ارواح. یعنی روح شما در روح ماست الآن. بدن‌تان در بدن ماست و همه عالم می‌شود بدن امام و بدن انسان کامل. همه عالم می‌شود بدن انسان کامل. همان‌جوری که شما این‌جوری می‌کنی، دلت می‌خواهد بکنی، این کار را می‌کنی او هم شق القمر می‌کند. همین‌جوری. به همین سادگی در بدن خودش دارد تصرف می‌کند. حقیقت انسان کامل در آن سو، در آن بالایی که هست، نه ایی که آمده در بدنش، آن سویی که در بالا هست، آن روح کل این بدن است به عبارتی. حالا تا همین مقدار یا بیش از این. واقعاً باید بنشینیم یک ذره مقدمات بحث را هم طی بکنیم.

بله. هر چه که در مقابل آسمان است. «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» یعنی به نور الامام، تازه زمین، زمین می‌شود. این زمین، این زمین می‌تواند باشد و هر چیزی که در عالم ماده به آن می‌گویند. این تازه روشن می‌شود که بابا زمین، زمین امام بوده است. اینجا «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ» اشراق زمین به نور رب زمین، به نور الامام. معلوم می‌شود آن سحر (۱۳:۵۰؟) که اتفاقات می‌افتد بعد از آن محو. بعد از آن حالت صبح که به آن می‌گویند صبح بعد از محو اصطلاحاً. بعد از این حالت، آن حالت که رخ می‌دهد، طرف می‌فهمد که همه چیز دست امام بود. همه چیز امام بود.

ذات الله، مرتبه ای دستنیافتنی

این هم به معنای آن ذات و فلان نیست. آن ذات حق اصلاً یک چیز دیگر است. به تعبیر حضرت امام می‌گویند معروف احدی نیست، معبود احدی هم نیست. اصلاً فقط اینقدر هست که بانگ جرسی می‌آید. اصلاً بحث ذات را ما نمی‌کنیم. این مثال هم مثال خدا نیست. مثال نور الله. «مثل نور کمشکوه...» مثال خود حضرت حق نیست. برای همین در قرآن داریم «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ». برای خود خدا مثال نزنید. آن مثال ندارد اصلاً. خدا مثال ندارد. آن ذات مثال ندارد. یک مرتبه پایین‌ترش مثال دارد. آن اصلاً مثال ندارد. آن معلوم نیست چه هست. اصلاً کسی نمی‌داند آن چیست؟ آن ذات الهی اگر بفهمد چه هست که خودش می‌شود خدا. آنقدر هست که بانگ جرسی می‌آید. معلوم است که ذاتی هست ولی اصلاً قابل شناسایی نیست. آن مرحله، آن مرتبه قابل شناسایی احدی نیست، حتی پیغمبر. این را امام در کتاب مصباح الهدایتشان تصریح می‌کنند به این نکته. نکته درستی است. ما راجع به ذات الهی اصلاً بحث نداریم. مثال هم نداریم. چون آنجا ما راجع به نور الله بحث داریم و راجع به این حقیقت هستیم که... نه، این همین چیزی است.

«نحن اقرب اليه من حبل الوريد». برای همین گفته است نحن. هم این هم «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ». عوالم قلب بین خودش و خودش قرار گرفته استهمه اینها مربوط به حقیقت ذات الهی نیست. ذات الهی با «هو» گاهی اوقات گفته‌اند. «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» یک هوئی را زده‌اند که «قل هو الله احد». از آن‌ور این‌جوری است. با اینکه هیچ چیزی ندارد، هیچ مرجع ضمیری ندارد. این نکته در قرآن خیلی مورد بحث است. حالا من در بحث صبح هم عرض کردم که نحوه ارتباط حق با عالم، نحوه عرضی نیست. فاعلیتش عرضی نیست، فاعلیتش طولی هم نیست. فاعلیت احاطی است. برای همین هی می‌گوید خدا محیط است. فاعلیت قیومی به تعبیر قرآن است. توضیح دادم و الآن هم دیگر می‌ترسم. باز دوباره که «اگر به پای در افتادم سحر، برند به دوشم». اینجاها معلوم می‌شود در روز قیامت هم می‌شود، همه چیز به دست امام بود. یعنی به دست نور الله بود. به طبع به دست ذات بود. در حقیقت ذاتی که کسی آنجا هم نمی‌فهمد این چیست ولی به دست خدا بود.

و آن موقع بحث نور ببینید، گره خوردنش به بحث امام به خاطر این است که رفته‌رفته هدایت را برساند به مراحل بالای هدایت اخراج از ظلمت به سمت نور که حالا به شما نشان می‌دهم آن دیگر در مقابل طاغوت است. که اتفاقاً روال سوره نور هم به همین سمت می‌رود جلو که کسی ارتباط پیدا نکند با ولی. با ولی که ارتباط پیدا کند، ولی به دلیل اینکه کارش اقامه است و می‌خواهد در حقیقت در مقابل طاغوت ایجاد کند، قد علم کند. اینی که شما در سوره مبارکه بقره همین آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» اولئیک اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». مال این است که نشان بدهد آقا تمام این نور و ظلمت‌ها آخر دستش، در قله‌اش می‌رسد به نور الامام. از این‌ور امام، از این‌ور طاغوت که ترند خود سوره نور این است. یعنی بحث را دارد مطرح می‌کند، این بحث تکوینی را، منتها می‌خواهد ببرد به این سمت که اگر می‌خواهیم در مقابل طاغوت قد علم بکنیم، امام. امام و نور امام، نور ولی، ولی الهی.

پروژه اقامه، مرتبه تحقق وعده‌ها

همین اینجااست که آن موقع گفتیم در فرض اقامه، فرضی است که همه وعده‌های الهی به طرز عجیب و غریب در اینجااست. در این پایین نیست. در نظام‌های اخلاقی نیست. در نظام‌های اقامه قرار می‌گیرد. این مثل فرق بنز و پراید در نمایشگاه ماشین است که فرق چندانی با همدیگر ندارند. در نمایشگاه که نه کسی ترمز می‌گیرد، نه کسی سرعت می‌رود. نه، همین دو تا یک حدی با هم فرق دارند دیگر. بیفتند در جاده، معلوم می‌شود که بنز چیست، پراید چیست. این را در جاده، در فرض اقامه معلوم می‌شود. بعد وعده‌های الهی هم آنجا معلوم می‌شود. ترمزهای این با ترمز آن، آنجا معلوم می‌شود. برای همین یک بچه شانزده ساله‌ای به نام ابراهیم می‌رود بت می‌شکند. بعد می‌گذارندش در آتش. آن‌جوری اتفاق می‌افتد. چرا؟ خدا نمی‌توانست خیلی سطحی‌تر و راحت‌تر کار را حل کند؟ مثلاً ابراهیم و روجک برود یک جایی گم و گور کند خودش را؟ می‌شد. می‌شد داستان این باشد ولی خدا نمی‌خواهد داستان این باشد. می‌خواهد داستان این باشد که تو که اقامه کردی، در بالاترین سطح، وعده محقق می‌شود. می‌اندازند در آتش، آتش می‌شود بعداً «بَرَزًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» می‌خواهد این‌جوری باشد و آن موقع محقق بشود این پیام. محقق بشود. وعده‌ها در عالی‌ترین سطح محقق بشود. وگرنه خدا چرا باید مثلاً موسی را ببرد کنار رود نیل، بعد آن اتفاق عجیب بیفتد؟ یک خورده عادی‌تر نمی‌شد اتفاق بیفتد؟ نه، می‌خواهد نشان بدهد که این‌جوری. چرا یوسف باید آن‌جوری؟ چرا باید موسی این‌جوری؟ چرا نه آن‌جوری؟ چرا؟ چرا همه‌اش عجیب است این ماجراها در فرض اقامه. چرا یک خورده آهسته‌تر؟ ساده‌تر؟ قابل فهم‌تر؟ یک مقداری واقعی‌تر به عبارتی؟ چرا این‌جوری نیست؟ چرا آن مدلی خدا وارد صحنه می‌شود؟ به خاطر اینکه می‌خواهد بگوید آقا در این نقطه، نقطه‌ای که اگر کسی وارد بشود، یعنی بنز را ببیندازد در جاده، آن موقع به تو می‌گویم بنز یعنی چه؟

آقا این بچه شانزده ساله می‌رود این حرکت را انجام می‌دهد. تا قبلش به او می‌گفتند که «سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدْعُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» یک جوانک پیش‌نوجوانی به نام ابراهیم. بعدش که یهویی نتیجه می‌گیرد، می‌شود جناب آقای دکتر ابراهیم! دیگر می‌بینید خود نمود می‌آید برای مذاکره. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ» ولی اینها مال بعد از این است. یعنی نمود بلند می‌شود می‌آید مذاکره کند با این بچه؟ چرا؟ چون جواب گرفته است. خب جواب گرفتن همه معادلات را عوض می‌کند. همان‌جا بود که نمود به آزر گفت، وقتی دید همین‌جوری آمد وسط، گفت اگر کسی خدا می‌خواهد پیدا کند، این خدای خوبی دارد. انصافاً خدا دست بازی دارد. اگر کسی دنبال خداست، خدای ابراهیم. ما به دلیل اینکه در فرض اقامه نیستیم، خیلی وقت‌ها جواب هم نمی‌گیریم. چون که بعداً هم می‌گویم فرق نمایشگاه‌نمایشگاه ماشین است. نمایشگاه ماشین اصلاً قرار نیست چیزی را به ما نشان بدهد. مثلاً این راهنما. این راهنما را می‌زند آنهم می‌زند؟ این ترمز می‌گیرد آنهم می‌گیرد. آن هم در نمایشگاه. چقدر؟ اصلاً اینها قابل دیدن است؟ برود در کار تازه در فرض اقامه قابل دیدن است. اینهاست که می‌آورد تا مبارزه با طاغوت، امام را آنجا مطرح می‌کند. امام مال مبارزه با طاغوت است. نه مال کیف الله بازی. امام جایگاهش جایگاه مبارزه با طاغوت است. نه برای اینکه یک سری امور معنوی را انسان (یاد بگیرد). این دیگر امام لازم ندارد. اصلاً فرض اقامه لازم ندارد این چیزها. اگر این چیزها هم هست، برای فرض اقامه است. اگر دقت می‌کنند که این بنز را چطور بسازند برای اینکه اگر افتاد در جاده، چه خطراتی دارد و چطور مقاومت هوا، ایرودینامیک بودنش و همه این بحث‌هایش (انجام شود). این مال این است که اگر آنجا نماز شب و دعا و کیف الله بازی آن‌جوری هم هست به خاطر این است که در فرض اقامه‌اش معلوم بشود چکاره است.

این در فرض اقامه بتواند اقامه بکند درست. این هدف کلا از طرح بحث نور و ظلم که شما همین ابتدای سوره مبارکه ابراهیم، آن موقع هم که سوره مبارکه ابراهیم را می‌خواندیم، این عبارت را عرض کردیم.

ادبیات نور، ادبیات تشکیل حاکمیت

سوره مبارکه ابراهیم را بیاورید. صفحه ۲۵۵. که امام باید این کار را بکند. می‌گویند بسم الله الرحمن الرحيم «الرَّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» ما این کتاب را ندادیم که تو بخوانی کتاب را که. ما این کتاب را انزال کردیم تا تا تو این کار را بکنی. این کار امام است دیگر. «لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» تا اینکه تو مردم را اخراج کنی از سمت ظلمت به سمت نور به نور. ببینید این چقدر ادبیات نور، ادبیات قوی‌ای است. حالا به شما موارد دیگر را روشن می‌کنم. آیه ۵ را نگاه کنید. آن موقع معلوم می‌شود این یعنی چه که اخراج از ظلمت به سمت نور یعنی تشکیل حاکمیت. یعنی مبارزه با آمریکا. معنی میشود این «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا» ببینید این دو تا دوال همدیگرند. (۲۵:۱۰؟) دوگانه اند. موسی، «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» تو اخراج کن قومت را از دست فرعون در بیاور. این قوم خودت را، بعد «وَوَدَّكَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ». هر روز یوم الله است. ولی این روز، یوم الله است. یعنی شما تازه دست خدا را می‌خواهی ببینی، وعده خدا را می‌خواهی ببینی، در آن موقعی می‌بینی که می‌زنی به تیپ و تار آن گنده قضیه. در آنجا معلوم می‌شود. وگرنه خدا خودش را نشان نمی‌دهد اصلاً که چکاره است. خدا آن بنز را در جاده نشان می‌دهد چکاره است. آن فانتوم را در (معرکه نشان میدهد). وگرنه اینها بروند در آن زاغه خودشان، از کجا معلوم این چیست؟ چه ساخته است؟ «وَوَدَّكَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» ایام الله این است اتفاقاً که نشان بدهی ما از چنگال فروعون ببین چطور رد شدیم دیگر. دیگر کسی حرفی نزنند. درست است همه روزها روز خداست.

همه اتفاقات هم یک جور معجزه است که دارد دور ما اتفاق می‌افتد. آیات الهی است. ولی آنجا باید نشان داده بشود که مردم ببینند چطور ما رد شدیم. خلاف تمام قواعد عادی رد شدیم از دست فرعون و تا ما برنگردیم به این منطق اقامه، این «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ» نتیجه نمی‌گیریم، دل‌ها قسی می‌شود. باورها پایین می‌آید. «وَوَدَّكَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» درنگ می‌کنید. وقتی درنگ کردید، شک می‌کنید. وقتی شک کردید، اولویت‌هایتان عوض می‌شود. «وَوَدَّكَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» امنیه و اولویت‌ها دیگر می‌رود در کار بنزین. می‌روی در کتف و بال مرغ. یعنی اولویت تغییر می‌کند. دیگر شک می‌کنی. بعد یک چیزهای دیگری خدا در اولویت‌هایتان می‌گذارد. اگر نروید در فرض اقامه. اگر بروید در همین فرض‌های برخورد‌های عادی با دشمنان و زندگی‌های عادی و فلان، خدا را آنجاها می‌شود دید «وَوَدَّكَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» اینجا چون فضا سخت است، صبر و شکر هم کفایت نمی‌کند. اینجا صبار شکور می‌خواهد. یعنی چون این قله‌ها، قله‌های سختی است رفتنش، چون این جوری است به هرجهت وعده‌های الهی عجیب و غریب وجود دارد در اینجا. ولی مسیر هم مسیر ساده‌ای نیست. لذا اینجا با صبر و شکر کار در نمی‌آید. با صبار شکور کار در می‌آید. می‌خواهم عرض بکنم این فضا، فضا در سوره نور، یک موقع در نرود از دستتان. در کل قرآن در نرود. بخصوص انبیاء پس از ابراهیمی که اگر می‌بینید صراط مستقیم را... اصلاً این جوری است اصلاً. شما می‌گویید «اهدنا الصراط المستقیم». خدایا من را هدایت کن به صراط مستقیم. صراط مستقیم چیست؟ صراط حضرت ابراهیم که بت می‌شکند. این جوری می‌کند. آن جوری می‌کند. این جوری می‌کند. حالا ببینید در آیه قرآن نگاه کنید. سوره انعام را ببینید. آیه ۱۶۱ می‌شود صفحه ۱۵۰. پیغمبر بگو «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» پروردگار من من را به صراط مستقیم هدایت کرد. «دِينًا قِيمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» به روش دین استواری که روش حضرت ابراهیم است. برای همین در سوره نحل به پیغمبر گفتند «أَنْ أَتَّبِعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» تبعیت از این روش بکن.

انبیاء پس از ابراهیمی باید کار ابراهیمی بکنند. اگر یک کار دیگری بخواهند بکنند، می‌روند در مدل‌های نوحی و آدم و مواعظ و اینها. می‌شود مواعظ دیگر. دیگر نمی‌شود پروژه اقامه نمی‌شود. «قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین».

اینکه پیغمبر ما اول المسلمین است، پیغمبر ما کلا اول است. این اولیت هم یک اولیت تکوینی است. برای همین در روایات ما دارد که گفتند که چرا شما تفضل پیدا کردید و تفضل بر همه انبیاء؟ گفتند به خاطر اینکه در عالم ذر گفتند «الست بربکم»؟ اول ما گفتیم بله. ما اول گفتیم. این اولیت زمانی نیست. آنجا هر که اول، اول است. مثل عدد یک است. عدد یک، یک عدد اول است. برای همین یک موقعیتش اعتباری نیست و اتفاقاً عددش عدد ساز است. یعنی یک تشبیهاتی به عدد هم که شده‌اند حضرات معصومین، به خاطر همین است. چون که هر عددی تکثیر عدد یک است. یعنی یک دارد تکثیر می‌شود، شده است اعداد مختلف به عبارتی. و اینها همیشه اول هستند. حالا این مقام اولی اگر نباشد، می‌شود شرک. یعنی اگر در اقامه شرکت نکنند، شرک است دیگر. شرک این است که بگوید که اینهایی که در کار دیده‌ایم ما، هر چه کار غیرعادی است، اینها کارهای خداست. آن کارهای (عادی) هم که کارهای خودمان است.

بعدش هم می‌خواهیم مبارزه بکنیم با دشمن. می‌گوییم که باید بنشینیم در محاسبات، در معادلات ببینیم، مبارزه بکنیم یا مبارزه نکنیم. خب این شرک است دیگر. خب اگر این‌جوری بود، اصلاً برای چه خدا اینقدر ابراهیم و نوح و موسی و... را برای چه مثال زده است؟ به خاطر همین است که اینها نمی‌توانستند بکشند ابراهیم. واقعاً کشتن ابراهیم کار مشکلی است؟ نه. دارد «اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ». یعنی یا بکشیدش یا در آتشش بیندازید. که آخرش جمع‌بندی‌شان این است که در آتشش بیندازند. خود دشمن شد رسانه ابراهیم. ابراهیم رسانه نداشت. همه را جمع کردند و چکار کردند و فلان کردند و همه اینها. همه هم دیگر مخالف ابراهیم شدند دیگر. یعنی چه؟ در همه سایت‌ها زدند مراسم ابراهیم جزغاله در روز فلان برگزار می‌شود. کانال‌ها، گروه همه زدند. یک چند نفر مؤمن هم در ایتا زده بودند حیف، پسر خوبی بود. آنها هم همچنین حرکتی هم نکردند. خوب حالا حرکت زدند. یک کاری کردند در این وسط. نه، ایستادند، نگاه کردند. ابراهیم در آن عظمت نتیجه گرفت. خوب اینها را به ما گفته‌اند برای چه؟ برای اینکه گفته‌اند آقا اگر هرچقدر نگاه توحیدی‌ات می‌رود بالا و فضای اقامه ات می‌رود بالا، ما عجیب و غریب ظاهر می‌شویم. ما عجیب ظاهر می‌شویم. این بزها را دریاورید از توی نمایشگاه، بینداز. این معارف را بیندازید در مسیر نتیجه بگیرید از معارف‌تان. آن موقع است که دشمن خودش می‌آید می‌گوید جناب آقای دکتر ابراهیم! ما الآن در حقیقت چکاره‌ایم؟ نظرتان چیست راجع به فلان؟ ببینید یک مشاجره، یک محاجه خیلی شل و ول تبدیل شده است به چه. یعنی انگار خواست آخرین ضربه‌هایش را بزند. شد الآن «الْم تَر إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ» که؟ همان بچه شانزده ساله وروجکی که داشت این‌جوری بت می‌شکست که «وَتَاللَّهِ لَا كَيْدَ أَصْنَأْكُمْ». بایتان را بگذارید، من این بت‌ها را می‌شکنم. حالا خود دانید. کسی که این‌جوری آمد در میدان. آنقدر بر عرف زمانه خودش تاخت که گفتند که شما «قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ» جدی می‌گویی این حرف‌ها را یا دوربین مخفی است؟ الآن قضیه، شوخی‌ات گرفته؟ الآن که این‌جوری می‌گویی، می‌زنم همه چیز را پرپر می‌کنم. اینها را یا واقعی است؟ داری واقعی می‌گویی؟ اینها را در کدام تمدن؟ تمدن بابلی که در آن تمدن بابل، «ارم ذات العمداء* التي لم يخلق مثلها في البلاد». یعنی آمریکا الآن باید برود بوق بزند برای آن تمدن.

اصلاً آن چیزی که در روایات ما راجع به بهشت شدداد و آن تمدنش گفته است اصلاً یک چیز عجیب غریبی است. ساختمان‌های آنچنانی. نمی‌دانم چه که اصلاً توصیفش می‌کنم الآن نیست این‌جور ساختمان‌ها. در اوج تمدنی و اوج علمی «أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ» الآن همه‌تان با هم غلط کردید. کی؟ یک دانه جوان و نوجوان شانزده ساله. کار کرد و آن نتیجه را گرفت. خب من عرض می‌کنم این آن فضایی است که قرآن مدام پیش می‌برد و مدام ترسیم می‌کند این فضا را و با عنوان به نام نور و ظلمت که اوج نور و ظلمت می‌شود طاغوت. من عرض کردم این را قبلاً هم که ببینید فضای فحشا، اشاعه فحشا، طاغوت. این طرف فضای مواعظ، شریعت، امام. این دو فضا با هم می‌رود بالا. در طول تاریخ دنیا هم همین‌جوری رفته است بالا. یعنی اول یعنی فحشا. اشاعه فحشا. طاغوتی که عملاً تئوریزه کردن اشاعه فحشاست. یعنی فحشا را در عالم پراکندن. این طرف هم آدم، مواعظ نوح. شریعت بالایش، ابراهیم. امام در حقیقت این‌جوری دارد کل سناریوی دنیا، این مدلی می‌رود بالا. آن موقع شما آخرین مبارزات یعنی مبارزه ابراهیم، مبارزه با طاغوت. اینجاست که یک تمدنی به نام ارم شکل می‌گیرد. «ارم ذات العمداء» و اینها شکل می‌گیرد که «التي لم يخلق مثلها في البلاد». این‌جوری یک تمدن این‌جوری قوی شکل می‌گیرد. یک ابراهیم هم از این‌ور شکل می‌گیرد. اینها همه‌اش دوگانه همدیگر می‌روند بالا. به عبارتی این فضای کلی را باید حفظ کنیم. ما یکپه‌ورفتیم، می‌رویم در بحث نور و نور امام و اینکه آنجا اوجش امام است و اصلاً فضای تکوینی یعنی اینجایی که امام است. قاعده این است. تکوین برابر تشریع است و تشریع برابر تکوین است. مگر اینکه یک جایی خدا این‌جوری غیر از این بگوید. وگرنه اگر آن اول است، باید اول هم باشد. یعنی باید ولی آتی باشد که اول است. یعنی تکویناً اول است، تشریعاً هم اول است. یعنی باید اول باشد. یعنی او هست که فضیلت دارد و باید هم (اول باشد).

حالا یک جاهایی هست خلاف است. یعنی تکوین تدریجی خلاف همدیگر است. مثلاً خدا می‌گوید این را من فقیر می‌آفرینم، آن را غنی می‌آفرینم. وظیفه تو در تشریع چیست؟ این است که از اینجا برداری، بگذاری روی آنجا. این تشریعاً وظیفه توست. ولی قاعده بر این است که تشریع برابر با تکوین است. این است که «اعبدوا ربکم الذی خلقکم». رب و ربوبیت بر اساس خلق است. هر که خلق می‌کند، همان هم ربوبیت انجام می‌دهد. به همان شیوه هم. یعنی اگر در ماشین لباسشویی بالا باشد، باید اینها را از بالا بریزی. اگر در ماشین لباسشویی وسطش است، باید از وسط بریزی. یعنی تشریع و تکوین با همدیگر یک نوع نسبتی دارد با همدیگر. مگر یک جایی خلافت ثابت بشود. یعنی از طرف خدا تشریع خلاف تکوینی باشد. تکوینش دوست دارد این‌جوری بیافریند. یعنی تناسب‌ها را به هم بریزد ولی تشریعاً دوست دارد که شما برگردانید سر جایش. این را تشریع‌ها دوست دارند. خلط تکوین و تشریع. در برخی از جاهایی که تشریع مخالفت با تکوین دارد، یک استثناء است. ولی قاعده بر این است که هر موقع تکوین الهی هر جوری بود، تشریع برابر هم باشد. مثلاً فرض کنید بین زن و مرد تکوینشان فرق دارد. تشریعشان هم مطابق با تکوینشان است. یعنی مسأله خانه و خانواده و اینها براساس تکوین الهی شکل می‌گیرد، تشریع برابر، تکوین است.

پیغمبر اسلام، داعی حق و سراج منیر

حالا این را که ما فهمیدیم، این نکته را هم من عرض بکنم. صفحه ۴۲۴ را بیاورید. ما اول یک بد و بیراهی به این چیزها بگوییم. پیغمبر خدا که به عنوان سراج مطرح شده است. آیه ۴۵-۴۶ را ببینید از سوره مبارکه احزاب صفحه ۴۲۴. دارد که «یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا». خدا، پیغمبر را داعی به حق و سراج معرفی کرده است. سراجا منیرا. یعنی آن چراغی که از آنجا، نور از آنجا می آید که بعداً معلوم می شود این ذوات مقدسه است که حالا بعداً هم می گویم این شجره ای که به آن گفته اند نخور، همین این است. شجره طیبه هیچ چیز بدی نیست. از بس که خوب است، نمی شود خورد. خوب، برخی چیزها را نمی شود خورد. باید بیای در اندازه اش. آن اندازه اش به اندازه تو نیست. نمی توانی بخوری. برای همین در روایات گفته اند آن میوه، میوه علم آل محمد است.

یک بحثی هست دقیقاً در شجره از سوره نور، ان شاء الله می گویم. بحث شجره بعضی ها می خواهند بگویند شجره میوه ممنوعه، بدی است. نه، اتفاقاً میوه ممنوعه خیلی خوبی است. از بس که خوب است، ممنوع است. آخره هر چیزی را نمی دهند به هر کسی بخورد. باید سطحش بیاید بالا. آمد بالا، تازه می تواند تناول بکند. برای همین است که از آن اول وقتی خورد از اشجره، بنا شد برود در زمین و از آنجا با تلقی توبه، با اسماء برتر این عالم توبه کند، برود بالا. یعنی باید رشد بکند، نمی تواند بی رشد بخورد. وگرنه پروسه هاضمه اش گیراژ می کند، نمی شود، در نمی آید، نمی تواند بخورد هرکسی. باید مطابق هاضمه کسی، چیزی بخورد. شجره بهشتی چیز بدی نیست. یعنی مثلاً یک شرابی خورده یا چیزی خورده است، نه. در روایات هم آمده که علم آل محمد خورده است. ذائقه اش به این ممنوعه است. این را این گونه دور و برش نرو. این منطقه ممنوعه است و باید قابلیت پیدا بکند تا این کار را بکند. آن هم آمد از «ذَاقَا الشَّجَرَةَ» نخورد، همین جوری در دهانش گذاشت این علم را گفتند نه، دیگر باید بروی پایین. این هم لطف خداست. از آن اول هم قرار بود که «انی جاعل فی الارض خلیفه». باید بیاید و آن موقع از اینجا بیاید بر اساس این ذوات مقدس، رشد کند، برود بالا. برای همین هر جایی که در روایات ما می بینید که انبیاء گیر می کردند، می گفتند این ذات مقدسه است.

ابراهیم آن بالا دارد می رود، می گوید ذوات مقدس. خب چه کسی نجات می دهد؟ آن توسل. چه کسی نجات می دهد نوح؟ آن توسل. آن توسل. این چرا؟ یک چراپی تکوینی دارد. اصلاً تکوین عالم و کینونت عالم این جوری است که انسان کامل آن بالا باشد و از آنجا باید عبور کند. برای همین می گوید که «وَالْحَقُّنِی بِالصَّلَاحِیْنِ»، من را به اینها ملحق کن. یعنی بیاید در اینجا. می گوید «وَلَقَدْ أَصْطَفَیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا وَآئِهِ فِی الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّلَاحِیْنِ» قبول نمی کنند که اینجا. می گویند آنجا. خب قبول نمی کنند که اینجا جزو صالحین باشد. با اینکه ابراهیم است. صالحین هم منظور آن است. می گویند «وَلَقَدْ أَصْطَفَیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا وَآئِهِ فِی الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّلَاحِیْنِ» این سراج منبری که شما راجع به در حقیقت خورشید هم داریم که «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا» یکی از عبارت های است که خیلی راحت به این گرگهتی وهابی و گنگها که می خوردی ما را متهم می کنند به شرک.

می گویم آقا مگر شما از آفتاب نمی کنی چون استفاده می کنی، آفتاب پرستی؟ چون الان ما داریم از آفتاب استفاده می کنیم. خب اینها که پدر جد نور در این عالمنند. شما داری استفاده می کنی از این. یعنی امام پرستم ما؟ الان آنجا می گوید شمس، سراج است. اینجا هم پیغمبر سراج است، هم شمس سراج است، هم امام سراج است، هم امام نور است. ما اگر استفاده می کنیم از خورشید، استفاده می کنیم برای گرما، برای فلان و فلان این یعنی اینکه ما آفتاب پرستیم؟ الان از ذوات مقدس هم دارد استفاده می شود برای قرب الی الله، برای استشفاء. یعنی ما امام پرستیم؟ یعنی ما آدم پرستیم؟ این چه حرف مفتی است این را می زنند اینجا؟ این هم خورشید است آن هم خورشید است. اگر خورشید در عالم باشد، آن خورشید به این خورشید دارد نور می دهد به واسطه این خورشید دارد نور می دهد. آن موقع ما چون الان امام را در استشفاء استفاده می کنیم، یعنی امام پرستیم؟ یا مثلاً خورشید پرستیم؟ آن را می پرستیم؟ ما به عنوان وسائط فیض الهی داریم استفاده می کنیم. منتها خب این جایگاه، بالاترین جایگاهی است که ما را باید بکشاند به سمت اقامه.

اول می شود چه می شود، چه می شود تا می شود خلیل. بعدش می شود امام. حضرت ابراهیم دارد در روایت ما گام به گام می شود امام. دیگر امام مظهر مبارزه با طاغوت است. امام آنجایی است که آن بزرگراه اصلی است. در مقابل طاغوت هم قد علم می کند. کند. خوب، این یک نکته که اینجا نوشته بودم. صفحه ۵۰۲ را بیاورید. بعدش می خواهیم تندی آیه نور را بگوییم جر بزنم راستش.

پاسخ به چند سوال

(سوال: طاغوت شیطان و نفس است؟) نه طاغوت آمریکاست. همین آنی که در حقیقت دارد تدارک می کند همه ابزارآلات شیطانی خودش را برای اینکه در مقابل امام صف آرایی کند. در مقابل جریان حق صف آرایی بکند. جریان حق و باطل. چون من آن موقع عرض کردم شما زیر یک درصد همجنس بازان، چرا اینقدر در پرسشنامه های کاری هست این قضیه؟ آقا شما مثلاً همجنس باز نیستی؟ یا قبول

داری یا قبول نداری. از مدرسه اخراج می‌کنند. برای چه؟ برای چه؟ از مدرسه اخراج (میکنند)؟ برای چه از فیلم‌های اسکار (کنار می‌گذارند)؟ مگر؟ خب این هم اعتقادی ندارد دیگر. دوست ندارد یا اعتقاد ندارد؟ نه. چونکه مسأله برمی‌گردد به قوم لوط. لوط، ابراهیم جزئی است. می‌دانید که لوط یکی از آن کبوترهاست. یکی از آن چهار کبوتری است. یکی از آن چهار کبوتری است که کوبیده، گذاشته، جلد کرده، فرستاده است در روایات ما هم این آمده است.

اصلاً خود آیه‌اش هم همین است که می‌خواهد اطمینان به قیامت پیدا بکند که آن اسطور سوار (؟ ۴۷:۲۸) دارد که «فَخَذَّ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصَرَّهُنَّ» صرهن به معنای ذبح نیست به معنای جلد کردن است. یکی از آن کبوتر جلد‌ها، حضرت لوط است. یکی‌اش جاماست که می‌آید ایران. جاماسب. بعداً شده ماجاست، بعداً شده است مجوس. به ما می‌گویند مجوس چیز بدی نیست. می‌دانید که یکی از پیغمبران ایت. مثل اینکه به عیسوی‌ها بگویند عیسوی. به مسیحی‌ها بگویند عیسوی‌ها. ما مجوس هستیم. خب. یعنی با پیغمبری به نام جکاماست که یکی از آن کبوترهای ابراهیم بوده است، از کبوترهای جلد ابراهیم بوده که یکی‌اش لوط بوده استدر آن منطقه. و جاماست بوده است در این منطقه ما. و اینها کسانی بودند که پروژه‌های ابراهیمی را جلو می‌برند جزئی. به آن می‌گویند ابراهیم جزئی. یعنی زیر نظر مأموریت ابراهیم حرکت می‌کنند. برای همین است آن فرشته‌های عذاب‌ی که می‌خواهند بروند لوط را عذاب کند، می‌روند اول پیش حضرت ابراهیم می‌روند.

ببینید اینطور نیست که مثلاً حالا سر راه برویم مثلاً یک دور پیش ابراهیم ببینیم. مثلاً یک جایی یک چیزی بزنیم به بدن. مثلاً یک کبابی بعد برویم. نه، اساساً در این مسیرها تکویناً این‌جوری است. یعنی اگر بخواهد از بالا بیاید یک چیزی پایین، باید این وسط‌هاش را رد بشود. مثلاً بالا باشد، بعد پهلو پایین باشد. خب اگر می‌خواهد برود، باید بیاید اول پیش ابراهیم، از طرف ابراهیم برود پیش لوط. هر فرشته‌ای این مدلی است. واسطه است. ابراهیم برای لوط هم واسطه است. خب نمی‌دانم الآن می‌فهمید چه می‌گویم. یک خورده سخت است. منظورم همان کانال است. لوط، ابراهیم جزئی به عبارتی. جزء شئون حضرت ابراهیم است. برای همین است که گفته‌اند جلدش کن. یعنی همین جلدش کن. یعنی اصلاً جزو وجود خودت است دیگر. به اشارات تو حرکت می‌کند. بعدش هم «ثُمَّ أَدْعَاهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا» ینها مثل خود حضرت ابراهیم که با طی الارض می‌رفته، می‌آمده استمکه و بیت المقدس و هی می‌رفته سر می‌زده است به اهل و خانواده‌اش، با طی الارض می‌رفته است. حضرت لوط و جاماست و غیره هم اینها همین‌جوری می‌رفتند. یعنی اینکه تا بخواهد حاضر است، می‌آید. چونکه جزو وجود خودش است عملاً.

من این را در بحث معرفت المهدی یک موقع عرض کردم که یک حالتی ممکن است مؤمن بشود، فرج شخصی در او اتفاق بیفتد. جزو ابزارآلات خود امام می‌شود دیگر. یعنی اینقدر محو می‌شود خودش که امام در او تصمیم می‌گیرد. خودش تصمیم نمی‌گیرد. امام در او تصمیم می‌گیرد. به آن می‌گویند فرج شخصی. به این حالت که این حالت را کسانی که خودشان را زیاد می‌گذارند کناررفته رفته به فرج شخصی می‌رسند. فرج شخصی نه اینکه امام را می‌بیند لزوماً. نه، به اراده امام حرکت می‌کند. این می‌شود یک امام زمان جزئی. به آن می‌گویند امام زمان جزئی. یکی از ابدال که جزئی شده امام زمان است به عبارتی.

سوال: از اول جزو وجود امام بوده یا می‌شود؟ می‌شود. می‌شود. مثل یک چیزی ما داریم. حالا این را در این «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ» به شما می‌گویند. غذا می‌شود عین مقتدی. غذا عین مقتدی که در لسان حکما آمده، این‌جوری است دیگر. شما موقعی که شروع می‌کنید به غذا خوردن، این غذا که شما می‌خورید که غذا نیست. ان شاء الله «سيعود غذا» یعنی چه؟ یعنی ماده مغذی‌اش باید برود در خون. از خون می‌خواهد برود در چشم. برود در چشم. باید بشود پیه چشم. آنجایی که می‌شود پیه چشم، می‌شود غذا اسمش. یعنی رفته‌رفته تجزیه می‌شود، می‌رود در خون. از خون برود در گوش، یک چیز دیگر می‌شود. برود در چشم، یک چیز دیگر می‌شود. آنجا اسمش غذا است. در آن لحظه‌ای که تبدیل شده به یک عینیتی با آن چیزی که خودش پیدا کرده است. وگرنه در معده اسمش غذا نیست واقعاً. آنی که دارد مدد می‌دهد، غذا در معده نیست. غذای در چشم است. آن خون در چشم من است. آن موقع همین‌جوری می‌شود رفته‌رفته طرف. یعنی انگار مثلاً فکر کن مثلاً تبیه بدی است. لملم زمان خورده است این را و خب این بعد رفته است در خون. بعد رفته جذب شده. جذب شده. جذب شده است، رفته، شده است عین چشم. اینجاست که احادیث قرب نوافل و قرب فرائض که ما داریم، صحیح است. احادیث صحیحی که فریقین هم نقل کرده‌اند این حدیث را که «كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَلِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا». من می‌شوم چشمش. من می‌شوم گوشش. من هم می‌شوم چه؟ یعنی تربیون او کلا دست من است دیگر. خودش نمی‌بیند، من دارم می‌بینم. من دارم حرف می‌زنم. اصلاً او حرف نمی‌زند.

برای همین است که گفتیم چون او حرف نمی‌زند، خدا دارد حرف می‌زند. در سوره مبارکه صافات نگاه کنید. «عباد الله المخلصين». یک موقعی. مثلاً گفتیم «وَمَا تُجَزَّوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» در حقیقت همه جزای عملشان را می‌بینند «الا عباد الله المخلصين». چرا؟ چونکه عمل ندارد. برای همین در روایات گفته‌اند اصلاً صحیفه عمل این پاک است وقتی باز می‌شود. نه پاک است، اصلاً هیچی ندارد. خب چیزی ندارد. «وَمَا تُجَزَّوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» «سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ

الْمُخْلِصِينَ». خدا منزّه است از هر چیزی که کسی بخواهد راجع به خدا بگوید، «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» بگویند که آنها حرف ندارند. دهانشان دست کسی دیگری است. کسی دیگر دارد به دهان اینها حرف می‌زند. کسی دیگر دارد با پای اینها راه می‌رود. کسی دیگر دارد با فکر اینها فکر می‌کند، القاء می‌کند، الهام می‌کند. چه کار می‌کند. اصلاً این دیگر (دست خودش نیست).

برای همین داریم «فَإِنَّهُمْ لُمُحْضَرُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» همه حاضر می‌شوند در روز قیامت الا «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» اصلاً حاضر نمی‌شوند در روز قیامت. برای چه؟ برای اینکه یک کسی باید یک کاری کرده باشد. یک کسی باشد که این بیاید در روزگار. بایستد، یک لنگه پا بایستد، جواب بدهد. این کسی نیست که، این دست امام است. دست امام که یک چیز مستقل ندارد که. یک حساب کتاب مستقل ندارد. آن آدم یک کتاب مستقل دارد. ولی یک کسی که خودش دست است، دست امام. مثل اینکه الآن دست من حساب کتاب ندارد. من حساب کتاب دارم ولی دست من که حساب کتاب مستقل ندارد که. برای همین است که خرد خرد رفته رفته می‌شود غذا و می‌شود عین مغتذی.

مثل همین چیزی که در اینجا دارد که یک زیتونی است، یک روغن زیتونی است که اصل داستان سوره نور در اینجا است که این شعله از کجا می‌آید. از روغن زیتون یک شجره مبارکه می‌آید که این شجره مبارکه نه شرقی است، نه غربی. این است که می‌رود در این فیتله، می‌سوزد بدون نار، نور می‌دهد «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ». یعنی این نور اصلی مال این شجره مبارکه و زیت این شجره مبارکه است که این خود امام است این شجره مبارکه. این عصاره این شجره مبارکه می‌رود در آن چراغ، نور می‌دهد. اصلاً اصل نور مال آن زیتی است که دارد این را تبدیل می‌کند به نور عملاً که حالا عرض می‌کنیم معنی‌اش یعنی چه؟ حالا تا آن حدی که یکپوئی بکس و باد نکنند ذهن‌مان.

الآن اینها مثلاً الآن آتش گرفته اند نور می‌دهد؟ بدون نار، نور می‌دهد دیگر. یعنی حتماً لزومی ندارد که یک چیزی مثلاً اگر بخواهد نور داشته باشد، نار داشته باشد. الآن آتشی که بر ابراهیم «بَرَدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» این آتش، آتش است. نه اینکه آتش، یخ است. یک آتش خنک است. یعنی گرم هم نیست. بر ابراهیم هم این جوری. برای همین است که آن طناب‌هایی که به دستش بسته بودند سوخت. یک نفر دستش را کرد ببیند چطور است دستش سوخت، جزغاله شد. یعنی این «عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» این جوری است. برای همه که این جوری نیستند. مثل این است که در همین آیاتی ما خواندیم «وَأَلَّنَا لَهُ الْأَحْيِدَ» برای حضرت داود، آهن برای او نرم است. نه برای همه که نرم نشده است که. برای او نرم است.

هر کسی که در خط ابراهیم حرکت می‌کند. گفتم عباراتی که در مورد او و جامعه او پیاده می‌شود، عبارات عجیب و غریبی است. حالا معلوم هم نیست. یک موقع رود می‌شکافد. گفتم خدا صحنه را عادی نمایی نمی‌کند. مثلاً احتمالاً می‌شد مثلاً حضرت موسی، اینها بروند یک گوشه تپه ای، از یک جایی مثلاً یک جور دیگری فرار کنند. نه. باید بخورند به رود نیل. بعد اینها هم «فَلَمَّا تَرَيَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَبُ» یک جوهرهایی آتشین باید بشود تا خدا بگوید ببین من دارم اینجا چه می‌کنم. در چشم‌ت فرو می‌کنم که من دارم یک کاری می‌کنم. خب دیگر فکر تو و همت تو در کار نیست دیگر. اما هر کس این مسیر را رفت، اصلاً گذاشته اند که ما همین‌ها را باور کنیم. وگرنه اینها می‌شود قصه حسین کرد شبستری. به چه کار من می‌آید که حضرت ابراهیم این جوری شده است؟ به من چه ارتباطی دارد که حضرت ابراهیم (فلان شده است).

الآن آقایون می‌آیند می‌گویند حاج آقا خب تو بگو چه کار بکنیم؟ اگر این جوری بزنیم که آن جوری می‌شود. آن را بزنیم فلان می‌شود. خب بنده خدا اگر این جوری باشد، چه؟ انقلاب کردید؟ اصلاً چرا انقلاب کردیم؟ بگو امام با چه منطقی انقلاب کرده است؟ این که ببرد کنار رود نیل و بعد نشان بدهد که اینجا خدا با یک کار وحشتناک که عجیب و غریب است، با این کار عجیب و غریب کار را تمام می‌کند. خدا اگر ما را انداخت در این نقاط ضعف «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ» استضعاف در زمین پیدا کردیم. از آن‌ور گفته است که اگر در این صورت حمله کنی به سمت آن دشمن، حمله می‌کنی. این جوری می‌شود اگر بیاید بجنگد «وَلَوْ قَتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَرْضَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا* سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا». تو ضعیفی. دشمن هم قوی است. ولی اگر تو حمله کنی به سمت دشمن، تو حمله کنی، حمله کنی به سمت دشمن غلط می‌کند دشمن این کار را بکند. بکند من دهانش را سرویس می‌کنم دیگر. و این سنتی که این جوری است و این جوری است.

ولی چه کسی باور کند؟ مشککش این است. الآن چه کسی باور می‌کند که آقا ابراهیم هم می‌شود این جوری از آتش دربیاید؟ موسی هم می‌تواند آن جوری بشود. نوح هم می‌تواند آن جوری بشود. بدر هم آن جوری بشود. احزاب هم فلان طور بشود. همش می‌رویم سر یک سری قواعد عادی. قواعد عادی که دیگر چک‌چک شمشیرها است دیگر. شما استعدادات را وردار، بیاور «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» تو استعدادات را وردار، بیاور دیگر. هرچه توانایی داری بردار بگذار روی میز. بقیه‌اش چه اتفاقی می‌افتد؟ اصلاً دست ما نیست. حتی من گاهی فکر می‌کردم مثلاً پرت کردند حضرت ابراهیم را با منجنیق. مثلاً نمی‌شد این برود در آسمان‌ها و مثلاً حضرت عیسی می‌رفت در

آسمان‌ها. نه، می‌آید می‌خورد وسط آتش و بعد آتش میشود «بَرَدًا وَسَلَّمًا عَلَيَّ إِبرَهِیمَ». این خدا چه کار می‌کند؟ و می‌خواهد که این منطق خودش را به رخ بکشد. هدف از این بحث‌ها، نور و اینها هم در همین مایه‌هاست.

نور چگونه پخش میشود؟

سوره نور را باز برگردید. من یک نکاتی برایتان عرض بکنم و دیگر هرچقدر می‌توانیم سریع‌تر از این آیه فرار کنیم. البته جزو آیات توحیدی خیلی عمیق ماست. ما شوخی می‌کنیم با خدا. یعنی این بحث نور مطرح بشود. اصلاً می‌گفته‌اند آقا به نور می‌بینم. «المؤمن فإنه ينظر بنور الله» «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» با نور حرکت میکند. با حالت‌های شک و تردید حرکت نمی‌کند. اتفاقاً وقتی که می‌آید در این پرور، در این پروره پر نورانیت است. یعنی اینجا پر از نت است. پر از وای فای است. پر از وعده است. همه چیز در اینجا است. می‌آید پایین، کلا بی‌نیاس قطع است. همه‌اش قطع است. همه چیز قطع است. بیایید پایین‌تر. لایه پایین‌تر این جوری است. لایه بالاتر پر از انرژی و پر از وای فای و نت‌های ماهواره‌ای استارلینک است. نمی‌دانم این جوری است. زمینی هم نیست آنجا. می‌گوید فقط تو بیا در آنجا. در آن منطقه. آنجا اصلاً معادلاتش یک چیز دیگر است. من اگر از تو اقامه می‌خواهم، به تو می‌گویم در ماشین چه گذاشته‌ام. در این ماشین چه گذاشته‌ام را در فرض اقامه خواهید دید. تو درگیر شو با طاغوت، در درگیری با طاغوت به تو می‌گویم من، من کیستم. درگیر بود. تو بیا موسی‌وار ببینیم که من چه کار می‌کنم در اینجا.

ببینید، «الله نور السماوات والارض». من یک حرف شماتیک بزنم، بعداً این را یک خورده تطبیق کنم. اولاً فضای نور می‌دانید که یک فضایی است که کلاهی تضعیف می‌شود، می‌آید پایین. کلا فضای نور این جوری می‌آید. یا تجزیه می‌شود یا تضعیف می‌شود. برای همین «نور علی نور». کلا نورها بر همدیگر اولویت پیدا می‌کنند. برخی نورها پایین‌تر برخی نورها بالاترند. کلا این خاصیت هستی است که آن بالای آن یک مدلی است. می‌آید همین جوری پایین که می‌آید، نورها یا تجزیه می‌شود یا تضعیف می‌شود که باید بخورد به یک چیزی که این چیز اینجا زجاجة است. باید بخورد به یک شیشه مات. اتفاقاً بعضی‌ها می‌خواهند چه کار کنند؟ دیده‌اید که الآن لامپ‌ها را دیگر همه را مات درست می‌کنند. باید بتواند پخش بشود. وگرنه زجاجة ای که فقط یک چیز بلورین رنگی باشد، یعنی بلوری باشد که فقط بخواند از آن نور رد بشود، این مد نظر نیست اینجا.

الآن می‌بینید که لامپ‌ها را هم دیگر شما لامپ این جوری پیدا نمی‌کنید. چون آنی که پخش می‌کند. باید نور پخش بشود و تجزیه بشود و اسماء الله تولید بشود به عبارتی. یعنی با ویژگی‌های مختلف نور، مثل اینکه نور می‌خورد به یک جایی، به یک منشور پخش می‌شود. در اینجا نور را پخش می‌کنند. می‌دانید که اگر چیز مات وجود نداشته باشد، اصلاً نور، نور نیست. برای همین فضای بین خورشید تا جو زمین تاریک است با اینکه نور دارد رد می‌شود. چرا تاریک است؟ چون چیزی ندارد بخورد به آن. چون باید یک چیزی داشته باشد بخورد به آن تا این نورانی بشود. وگرنه اگر این فاصله را خالی کنی، اصلاً نور ندارد. چون به چیزی نمی‌خورد. با اینکه نور هست. یعنی موج و طول موج نور دارد می‌آید ولی تاریک است. چرا؟ چون باید به یک چیزی برخورد کند که پخشش کند که بشود نوری که به چشم می‌رسد.

نمی‌دانم آن بخش فیزیک ذهن‌تان الآن از آن مقدار فعال است یا نه. می‌دانید که بالای جو تا خورشید تیره است. تاریک است. با اینکه نور دارد می‌آید. خب با اینکه نور می‌آید، نورانی نیست آن تکه. چرا؟ چونکه چیزی نیست به آن بخورد یا کم‌نورانی است به خاطر اینکه خیلی کم است آنجا اجرام. آن چیزهای ریز و اینها خیلی کم است. برای همین است که اگر هم نور داشته باشد، خیلی کم نور دارد یا تاریک است مطلقاً. نور اساساً باید بخورد به یک چیزی تا دیدنی بشود. و به آن چیزهایی که می‌خورد، بستگی دارد به چه می‌خورد. قیافه نور عوض می‌شود. خدا یا کمک کن من این را به شما بگویم. نگاه کنید، این جوری می‌شود. مثلاً شما نگاه کنید در مخارج حروف. ببینید بین «س» و «ش»، این دو تا با هم فرق دارد یا ندارد؟ ولی هیچ فرقی با هم ندارند. هر دو تایش یک هوا دارد بیرون می‌آید. ولی یک دانه می‌خورد به مخرج حرف «س»، یک نوع شکن پیدا می‌کند و یک نوع در حقیقت طول موج پیدا می‌کند. می‌شود «س». می‌خورد به مخرج «ش»، یک جوری شکن پیدا می‌کند، می‌شود «ش». وگرنه «س» و «ش» جز هوا هیچی ندارد.

این جوری نیست که یک هوا دارد، یک چیزی هم انداخته اند روی آن به نام «س». همین «س» است همین هواست که «س» است. می‌خورد به مخارج حروف مختلف، تازه شما هوا را، تلفظش را می‌شنوید. نه، تلفظش این است «هاااااااااا». این جوری است که شما می‌شنوید و همین نشنیدید، شاهد صدق حرف من است. یعنی تا نخورد به مخارج حروف، دیده نمی‌شود اصلاً. باید برای دیده شدنش بخورد. ولی چیزی جز هوا هم بیرون نمی‌آید آخرش. یعنی مخرج حرف بیرون نمی‌آید که. مخرج در دهان من است. این فقط یک مدلی می‌شود، می‌شود «س»، یک مدلی می‌شود، می‌شود «ش».

یکی از چیزهایی که آواخوان‌ها حرف «آ»، «او» یا را این جوری می‌نویسند، به خاطر همین است. به خاطر توخالی بودنش است. حالا این هم شده بیبحث اینکه «از نیستان تا مرا بریده اند.. در نفیرم مرد و زن نالیده اند» یک بحث‌هایی دارد برای خودش که این همان نی

است که اگر صدا دربیاید، باید بخورد به یک سری از این نت‌ها به عبارتی. که آن موقع آن هوا دارد می‌آید بیرون ولی با آن نت می‌آید بیرون. آن موقع خود هوا همان «هو» است. برای همین وقتی که این آوازخوان‌ها این جوری می‌کنند که می‌گویند «ها ها». هیچی نمی‌گویند. ولی احساس می‌کنید یک چیزهایی دارند می‌گویند. یعنی یک چیزی به صورت مندمج در این است. به صورت مترکم در این قرار گرفته است. خب این یکی از این خواننده‌ها اشتباهی می‌کند. برمی‌دارد به صدای مرغ و خروس و... می‌خواند. اسمش را هم نمی‌خواهم بگویم. اشتباه عرفانی‌اش همین است. اگر بخواهد به صوت همه بخواند، باید بگوید «ها». این همان است که در عرفان به آن می‌گویند نفس. به این می‌گویند نفس رحمانی. نفس رحمانی هیچ رنگی ندارد. یک نفسی است که فقط دارد درمی‌آید. می‌خورد به اجزای حروف. تازه می‌شود حروف. بعد می‌شود کلمات. بعد می‌شود فلان و اینها. ولی همه اینها با همدیگر، روی همدیگر جز نفس هیچی ندارند.

در بحث چینش نظام هستی ما نفس شیطانی نداریم. آن یک چیزی ما داریم به نام القائنات شیطانی و القائنات رحمانی با هم فرق دارند. اینکه اگر کسی فعل بد انجام بدهد به واسطه القائنات شیطانی یک فعل بد انجام می‌دهد ولی اسمش در نظام هستی، اسمش نفس رحمانی است. چون عالم که دو تا خدا ندارد که. اگر دو تا خدا داشت «اذا لذهب کل اله بما خلق» هر کسی باید خلق خودش را می‌داشت. این عالم، حالت یکپارچگی‌اش اصلاً معلوم است یک خدا دارد که همه چیز یکپارچه دارد عمل می‌کند. این می‌شود همان چیزی که می‌خورد به آن اصل نور می‌خورد به این مخارج، شروع می‌کند به منشعب شدن و مخلوقات شدن و اسماء تولید کردن و همه اینها.

ما یک چیزی داریم. ما اصفهانی‌ها می‌گوییم «در اُرسی». شما می‌گویید «در اُرسی»؟ این «در اُرسی» نمی‌دانم دیده‌اید یا نه که در آن شیشه رنگی رنگی رنگی این جوری است. مثلاً چیزهای مختلف. این همین جوری است. نور می‌آید، می‌خورد به این شیشه‌های مختلف. خب بیرون که می‌آید، نور است. دقت می‌کنیم ولی یک رنگ است. بیرون که می‌آید، یک چیزی غیر نور نیست که بیرون می‌آید ولی این نور، رنگ پیدا کرده است دیگر. دقت می‌کنید؟ یا تضعیف می‌شود یا تجزیه می‌شود. یعنی اگر حتی یک نوری شما داشته باشید، قرمز، این وقتی می‌آید پایین، همین‌جور نور تجزیه می‌شود، تضعیف می‌شود، نور. نور ضعیف شده است. برای همین است که گاهی اوقات حضرت حق به احکام ضعیف شده متصف ممکن است مثلاً بشود. برخی از این چیزهایی که خدا مکر می‌کند. خدا چه کار می‌کند و اینها مال همین بحث است.

یا مثلاً به احکامی که مربوط به نور باشد، استناد پیدا می‌کند ولی به احکامی که مربوط به ضعف و مرتبه باشد، استناد پیدا نمی‌کند. برای همین است که «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» «فُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» همه من عندالله است. من یک موقع مثال نور ضعیف را زده بودم، فکر می‌کنم. نور ضعیف دو تا حکم دارد. الآن به شما بگویم، این را تصدیق می‌فرمایید. یک حکمش این است که این نور مثلاً نور یک چوب کبریت، این اتاق را روشن نمی‌کند. درست است؟ نور ضعیف، اتاق را روشن نمی‌کند. یک حکم دیگر هم دارد. همین نور چوب کبریت ضعیف، یک اتاق بسیار کوچک را روشن می‌کند. درست است؟ حالا شما این سؤال را جواب بدهید، درمی‌آید. الآن نور ضعیف اتاق و یا سالن را روشن نمی‌کند. «لنوره یا لضعفه؟ لضعفه». ضعفش به خاطر ضعیف بودنش روشن نمیکند. لذا این حکم را شما نمی‌توانید ببرید بالا، بگویید اگر این مرتبه روشن نکند، مراتب بالا هم روشن نمی‌کند. یعنی شما نمی‌توانید بگویید.

ولی یک اتاق خیلی کوچک را، یک اتاق، نور ضعیف روشن می‌کند. «لنوره یا لضعفه؟ لنوره» به خاطر این قضیه، حکمش را می‌توانید ببرید بالا. یک سری احکام به دلیل مرتبه نمی‌رود بالا. یک سری احکام به دلیل آن نور می‌رود بالا. حالا اینها واقعاً توقع. این که الآن (بفهمید نیست.) ما می‌گوییم برای اینکه بگوییم بحث خیلی جدی است در سوره نور. اصلاً پدیده‌ای به نام نور در قرآن...

صبغه الله

(در مورد صبغه الله سوال شد.) در حقیقت رنگ خدا. ببینید یک بحثی ما داریم. یک بحثی. حالا می‌گویم ورد می‌شوم. یک دقیقه. یک موقع ما عوارض تاری یا عوارض تریانی (؟: ۱۵:۰۱). یک سری عوارض و عوارض سریانی. فرقی چیست؟ یک رنگی را روی دیواری بمالند. این به آن می‌گویند عارضه تریانی. یعنی تاری روی این است الآن. ولی یک موقع یک عرضی هست. عرض سریانی است یعنی رفته در تمام تار و پود شئی. مثل رنگ سفید شیر. این را نمالیده‌اند روی شیر. خب این در تمام تار و پود این است. آن موقع است که خدا، مدل رنگ این رنگ‌بندی‌اش در چیزها این مدلی است. نه آن مدلی. برای همین است یک رنگ قرمز. این جوری نیست که یک نوری است که قرمز مالدیده‌اند به آن. برای همین شما رنگ‌ها را قاطی نکنید با همدیگر، سفید نمی‌شود. یک رنگ کدردی درمی‌آید. آن نورهاست که وقتی قاطی می‌شوند با همدیگر، می‌شوند سفید نور سفید. چون اساساً به این رنگ نمالیده‌اند. این رنگ خود نور است. نور، این رنگی است. نور که سفید است. نور بی‌رنگ است به عبارتی. ولی وقتی که تجزیه می‌شود، تبدیل می‌شود به رنگ‌های مختلفی از این شیشه رنگی‌ها که رد می‌شود، یک رنگی پیدا می‌کند که آن رنگ را نمالیده‌اند به آن. این همان است که من اصرار دارم عرض بکنم. اصلاً قرآن این را اصرار دارد نه که من اصرار دارم. برای همین از خدا می‌خواهد بگوید نه، من ذات شما را فقط دارم به وجود می‌آورد. «و الله خلقکم و

ما تعملون». من همه جا هستم. من این جوری نیستم که من شما را خلق کرده‌ام، شما برای خودتان رفته‌اید یک کارهایی می‌کنید. من شما را خلق می‌کنم. فعل شما را هم جزو چیزهایی است که من خلق می‌کنم. اگر شما این تصویر را درست از قرآن نگیرید، بت پرستی توجیه دارد.

من در یک بحثی این را گفتم. اینکه حضرت ابراهیم میگوید «قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ». شما تراشیده خودتان را دارید عبودیت می‌کنید در صورتی که خدا جایی را خالی نگذاشته است. شما و فعل شما را خدا خلق می‌کند. اگر این جوری نباشد، این جوری که ماها تصویر می‌کنیم که خدا ما را خلق کرده و گذاشته ما خودمان یک کارهایی بکنیم. اگر این جوری نباشد، یک بخش‌هایی خالی می‌ماند که توجیه می‌کند بت پرستی را. این بت پرستی در این صورت موجه است. علم پرستی موجه است. «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» موجه است. این حرف‌ها موجه است. وقتی موجه نیست که بشود «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ». حالا اگر ممکن است شما مشکل جبر را بگویند چطور حل می‌کنید؟ آن را با آن یک موقعی حل می‌کنیم. بلدیم حلش کنیم. حلش هم کار ساده‌ای نیست. آن رنگ خدا یعنی این. اینی هم که می‌گویند شما به رنگ خدا متصل بشوید، نه به صورت عرض تریانی بلکه به صورت عرض سریانی. یعنی کلا این جوری بشویم. خوب؟ یعنی رنگتان بشود خدایی. نه اینکه خودتان هستید، یک کارهایی برای خدا انجام می‌دهید. خودم هستم. فکر خودم از اولویت‌های خودم است ولی این کارهایم را برای خدا، کارهایم را برای خدا انجام می‌دهم. نه، این جوری، نه. یک جوری رنگ‌بندی‌تان یک جوری بشود که بشود رنگ خدا. یعنی هر چه باز می‌کنی اصلاً یکی از بحث‌هایی که ما راجع به حضرت ابراهیم داریم، به آن می‌گویند چه؟ عنوان حضرت ابراهیم چیست؟ خلیل. خلیل به معنای چیزی که رفته در تار و پود یک چیز دیگر. برای همین به دوست معمولی نمی‌گویند خلیل. همان شش دنگ که باشد که ماها به آن می‌گوییم که من و فلانی اصلاً یکی دیگر. یعنی یک روح در دو بدن. این جوری. این مدلی. به کسانی که می‌روند در حقیقت خلل و فرج همدیگر، اصلاً می‌روند در تار و پود هم. به اینها می‌گویند خلیل خدا.

وقتی می‌گویند خلیل الله، اصلاً به عنوان یک اسم برای (اوست). مثلاً اینکه عیسی، روح الله. بعد موسی، کلیم الله. ابراهیم چه؟ خلیل الله است. چونکه رابطه‌ای که خدا دارد با ابراهیم و ابراهیم با خدا، این مدلی است. رفتن در تار و پود همدیگر. حالا بحثش مفصل است. همین جوری که رنگ چطور می‌رود در نور. الآن نور قرمز چطور رفته این رنگ در آن؟ رنگ می‌رود در نور یا نه؟ نور این رنگی است دیگر. رنگ نمی‌رود در نور. اصلاً این نور، این رنگی است. ابراهیم نگاه می‌کنی، خدا ار میبینی این جوری است. این مدلی شده که نگاه می‌کنی، خدا را می‌بینی. به اینها می‌گویند وجه الله. خوب می‌بینیش خدا را می‌بینی. این جوری رفتن در هم دیگر. که این جایگاه مقدماتی جایگاه امامت است.

توضیح مثال نور در قرآن

پس ببینید یک «نور السماوات و الارض» داریم که ما عرض کردیم. این را قبلاً هم گفته‌ایم. «السماوات و الارض» معنی‌اش یعنی عالمین. یعنی کل عالم. نه این سماوات و این ارض. سوره جاثیه که گفتم آیه ۳۶ را بروید ببینید. خب یک نکته‌ای دارد که می‌گوید «مَثَلُ نُورٍ» گمشکوهه فیها مصباح «برخی از مثال‌های قرآن این جوری است که به صورت مستقیم مثال با ممتل ارتباط دارد. مثلاً می‌گویند «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا». یعنی کسانی که «حُمِلُوا التَّوْرَةَ» اینها مثل خرابی هستند که فلان. یک بار داشتیم اسفار می‌خواندیم که اتفاقاً اسفار هم دستان بود یکی از اساتید ما را دید. با فلسفه هم خوب نبود. گفت من شما را با این کتاب می‌بینم، یاد یک کریمه قرآنی می‌افتم. ما هم خوشحال بودیم که گفت «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا». ما را دوست داشت. جهت تحبیب بود. مثل این «خره» اصفهانیا هست.

برخی از مثال‌ها پس عین به عین مثال است. برخی از مثال‌ها عین به عین نیست. یک چیزی شبیه یک جریانی است. مثلاً می‌گویند «مَثَلُ الْخَيْرِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنْزِلَتْهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ». یعنی این یکی شبیه این داستان است. نه، در حقیقت به همدیگر شما متصلش کنید. این «الله نور السماوات و الارض» هم این جوری است. نه اینکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورٍ» گمشکوهه. نه. «مَثَلُ نُورٍ» گمشکوهه فیها مصباح المصباح فی رُجَاةِ الرُّجَاةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» این کل این شبیه کل این است. یعنی این نورالله شبیه این کل است. معلوم شد چه گفتم؟ عین به عین نیست. نگویید «مَثَلُ نُورٍ» گمشکوهه. اتفاقاً «مَثَلُ نُورٍ» گمشکوهه. نیست. چون مشکاة آن طاقچه‌ای است که این چراغ‌ها را می‌گذارند، از آنجا بازتاب می‌کند. خب آن طاقچه را می‌گویند مشکاة به عبارتی که این چراغدان‌ها را در آن می‌گذارند.

خوب ببینید این جوری است که در حقیقت هر کدام مثال چه هستند. اگر توانستم، می‌گویم. در طاقچه‌ای که مشکاة. در آن چراغی روشن کرده باشند. «الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاةٍ» مصباح در یک قاب شیشه‌ای است. منتها تعبیر کنید که قاب شیشه‌ای مات یا قاب شیشه‌ای رنگی. چرا؟ بخاطر گفته است که «الرُّجَاةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» یعنی خودش می‌درخشد. اگر این در قاب شیشه‌ای شفاف بود خودش نمی‌درخشید. این خودش دارد می‌دخشد. این شیشه‌ای که آن شیشه، شیشه رنگی است یا شیشه مات است که دارد این را پخش می‌کند. این همان چیزی است که در لسان عرفا معروف است به اعیان ثابته که می‌خورد به این اعیان، پخش می‌شود. ما این جوری شده‌ایم هر کدامان به دلیل اینکه خورده به یک مخرج حرفی، بعد شده کلمات الله، شده حروف، بعد خودشان گفته اند «کنا حروفاً عالیات» ما آن حروف عالیات هستیم که آن «هو» ماییم. مخرج حرف الف و ماییم، بقیه شما یید. ما آن حروف عالیات هستیم که از آنجاییم، بعد می‌آید اینجا توزیع می‌شود و بعدش حروف با همدیگر ترکیب می‌شود و می‌شود کلمات.

ببینید اصلاً تعبیر قرآن را نگاه کنید «مَا تَفَذَّتْ كَلِمَتُ اللَّهِ» اصلاً موجودات را می‌گوید کلمات الله. بعد این اسماء با همدیگر توصیف کلمات می‌کنند و می‌شوند، می‌شوند این اشیاء در حقیقت که ترکیبی از اسماء الهی درست می‌شود، می‌شوند اینها. حالا این نکته‌اش که چطور این شعله از کجا آمده است؟ شعله از کجا آمده است؟ بالاخره یک نوری دارد این شعله‌اش، این زیت این شعله و این روغنی که دارد این شعله را درست می‌کند، از کجا آمده است؟ این از یک گیاهی گرفته شده است که نه شرقی، نه غربی. جمهوری اسلامی. آقا این بحث نه شرقی، نه غربی در قرآن یک بحثی دارد. در بحث اشراق و شرق و غرب. شما این را بیاورید. در آن سوره مبارکه مریم را بیاورید. آیه ۱۶. اینها را هم خیلی دیگر سؤال نکنید. واقعاً همین را هم که دارم می‌گویم، دارم بی‌احتیاطی می‌کنم اصلاً در این بحث‌ها. آیه ۱۶، صفحه ۳۰۶. شما الان بروید ببینید، اصلاً مفسرین نمی‌گویند. دلیل هم دارد. برای اینکه ذهن بکس و باد می‌کند.

راجع به حضرت مریم چه می‌گوید. می‌گوید «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» بعضی‌ها فکر می‌کنند اینجا خدا می‌خواهد لوکیشن بدهد. مثلاً الان کجا رفته است در این مکان شرقی مثلاً. خب چه اهمیتی دارد حالا مکانش کجا بوده است؟ مثلاً الان این لوکیشن اینجا (چه فایده ای دارد؟) «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا» از اهل خودش فاصله گرفت. رفت به مکان شرقی. مکانی که در شرق، طلوع است. مکانی است که در حقیقت هرچقدر به سمت نور شما حرکت می‌کنید، به سمت شرق حرکت می‌کنید. خب مشرق عالم یعنی آنجایی که دارد از آنجا نور می‌آید. او رفت به سمت مشرق. به «ف» در اینجا دقت کنید. «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» آن موقع به این وسیله حجاب گرفت. از چه کسی؟ از اهل آن قوم. «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» حضرت مریم یک حضرت شرقی است. می‌رود به آن سمت. آن سمت. آن موقع در محل طلوع‌ها و اینها یک قواعدی دارد برای خودش محل طلوع. خب چونکه این مدلی است. اینجا لوکیشن حضرت مریم نیست. حضرت مریم برای اینکه آن بارداری فوق‌العاده را داشته باشد که با نفخ جبرئیل، یعنی باید برسد در آن مرتبه که به نفخ جبرئیل برسد که «نفخت فیه» هم داریم «نفخت فیه» هم داریم «نفخت فیها» و «نفختا فیه» داریم داریم که حالا هر کدامش، یکی‌اش به حضرت مریم برمی‌گردد «نفختا فیها» و یکی‌اش به فرج برمی‌گردد که «وَأَلَّيْ أَحْصَيْنَا فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» جبرئیل در فرج حضرت مریم نفخ کرد و نفخ هم می‌داند که آب دارد در آن. در نفخ، آب دارد. این یک بارداری ترکیب جبرئیل حضرت مریم شد. برای همین است که مدت حملش کلاً هفت ساعت بیشتر نبود.

قرآن بخوانید. می‌گوید تا این نفخ انجام شد و اینها «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ» یکهو درد زایمان گرفت حضرت مریم. این جوری نبوده است که نه ماه داشته میکشیده است، ما را نه ماه میکشند. حضرت عیسی هفت ساعت به دنیا آمده است. به خاطر چه؟ به خاطر نوع ترکیب جسمانی‌ای که داشته است که من نفخ جبرئیل بوده است که «بَشَرًا سَوِيًّا». برای همین سریع تا نفخ می‌شود، «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ». و بعدش چون روح بوده است، تا می‌رود این میشود «وَهَؤُلَاءِ إِلَيْكَ بِجُذْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا»، تا دست می‌زند روح ایجاد می‌کند. عیسی، روح الله است. چون از روح به او دمیده شده، این جوری است. در آنجا مکان شرقی است.

یک موقع هست که حضرت موسی را نگاه کنید. سوره مبارکه قصص، آیه ۴۴. صفحه ۳۹۱. حضرت موسی یک مدلی است. کلاً مدل روحانی و این جوری نیست. مدلیش می‌بینید که کنار نمی‌آید کلاً با حضرت خضر هم کنار نمی‌آید. این مدلیش یک جوری است. خاصه با یک نبی الهی هم کنار نمی‌آید. یک مدل خاصی است. حضرت موسی. حالا این مدلیش چیست؟ ذوق موسوی یعنی چه؟ و همه اینها. دیده‌اید که مشت می‌زند، چه کار می‌کند؟ دعوا می‌کند. کلاً این مدلی است. برای همین است که خواسته برود سراغ فرعون گفته است که با این روحیه من نمی‌توانم. باید یک هارونی بیاید که هارون بشود نقش مکمل. موسی و هارون با همدیگر بروند. بله. اصلاً موسی برای همین از حضرت رحمت به او هارون را می‌دهند که این نقش مکملش درست دریاید که دارد «مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» ما از حضرت رحمت چه داریم؟ رحمت به آن معنایی که ماها ملاطفت و لطف و از این چیزها می‌کنیم، در حضرت موسی نیست دیگر. کارهای خشن زیاد بکند. اصلاً کلاً مدلیش یک مدل خشنی است. موسی این مدلی است. اصلاً عیسی آمده است برای اینکه یک مقداری آن را تلطیف کند، فضای موسی را. حالا به این معنی نیست که موسی بد است. چونکه یک فرعون این جوری بوده است گفتند «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَئِيًّا» و این «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَئِيًّا» فکر نکنید رفته است موس موس فرعون را کرده است. گفته است «أَدُّوْا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ» بندگان

خدا را را رد کن بیایند. این دیگر ته نرمش حضرت چه بوده است. بنده های خدا را رد کن بیایند تو صاحب بندگان خدا نیستی، بده من ببرمشان. کلا مدل حضرت موسی به دلیل تفاوتی که دارد شما نگاه نکنید. آیه ۴۳، صفحه ۳۹۰ «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ* وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ» تو در جانب غربی نبودی که ما «إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» تو در آنجا نبودی. جانب غربی، تو نبودی. تو نبودی و تو در جانب غربی نبودی. این به این معنا نیست که بدن تو (نبوده است). خب معلوم است پیغمبر نبوده است. این یک معنای دیگری دارد که تو در آنجا نبودی به خاطر اینکه آنها آنجا نیستند. در جانب شرقی هم نیستند. اینها حنیفند، وسطند، نه شرقی اند، نه غربی اند. جمهوری اسلامی. اینها این اند. اینها نه در شرق اند، نه در غرب اند. اینها حنیفند. یعنی نه شرقی و نه غربی اند. این شجره زیتون این جوری مال شرق و غرب نیست. نه آن سویی است که معنی اش این باشد که مثل حضرت مریم است. نه مثل حضرت موسی است. اینها «أَنْ آتَيْعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» اینقدر حنیف، حنیف ابراهیم. اینها جایگاه رفیع وسط دارند.

این معنی اش این نیست که مفسرین گفته اند این درخت زیتون، نه طرف شرق باغ بوده است که به آن آفتاب زیاد خورده است، نه کنار غرب باغ بوده است. چه اهمیتی دارد این را؟ یعنی برای خدا چه اهمیتی دارد بگویی طرف شرق بوده است یا نبوده است؟ یا مثلاً در جانب غربی بوده است یا رفته به «مکانا شرقیا» یا مثلاً رفته طرف شرق مسجد مثلاً. کما اینکه شجره که شجره مبارکه است، شجره لوکیشن نیست «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» ببینید در زمان خودش لوکیشن بوده است. ولی اساساً شجره مبارکه، شجره ملعونه، شجره خبیثه، شجره طیبه. شجره در بهشت که گفته اند «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» اینها، این انسان کامل است. انسان کامل به دلیل اینکه یک مجموعه مثل درخت می ماند که برای همین گفته اند که «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ* تُؤْتِي أَكْثَرُ كُلِّ حَبٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» انسان کامل مثل شجره می ماند، من تا حالا مثال های فراوان این شجره را زده ام و قرآن و روایات هم خیلی مثال می زنند. ببینید یک شجره به بوته نمی گویند. به یک درخت هایی می گویند که یک ساقه دارد می آید بالا، ساقه محکم دارد می آید بالا و بعد یک عالمه انشعاب پیدا می کند در آن. ولی انشعاب ها، انشعاب مربوط به ساقه است و هر چقدر انشعاب ها بیشتر باشد، اگر به ساقه بخورد «زلف پریشان نیست که موجب جمعیت ماست» اتفاقاً قشنگ تر می شود. اتفاقاً شجره قشنگ تر می شود. انسان کامل کسی است که همه این تکثرها را در خودش جمع کند. برای همین درخت به عنوان شما نگاه می کنید. الان درخت، یک درخت را نگاه می کنید. یک درخت است یا چند تا درخت است؟ یک درخت است. واقعاً یک درخت است. ولی این همه تکثر مربوط به همین یک درخت است. درخت در فرهنگ قرآنی ما انسان کامل است که در حقیقت این جریانی است که مربوط به این تنه قطور و شاخ و برگ فراوان می شود که در هر دفعه هم یک میوه ای می دهد.

این یک بحثی است. یک موقع اگر حوصله داشتیم، با هم بحث کنیم، بحث احزاب. چطورش قابل قبول است؟ مدل موسوی قابل قبول است که چیست؟ «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا». یک در حقیقت دوازده نقیب زیر نظر موسی است که «قال الله اني معكم» خدا با اینهاست. یعنی این در همان مسیر خداست. در این جهان، در این دوازده نقیب، این جوری است که «فَدَّ عَلِمَ كُلُّ انْأَسِ مَسْرِيَهُمْ» هر کدام مشربی دارند، با هم فرق دارند ولی زیر نظر موسی هستند. موسی عظمتش به این است که این دوازده تا را زیر نظر خودش گرفته است اتفاقاً این می شود احزاب. تفسیر درست احزاب. این می شود همه این درخت مال موسی است. اصلاً این درخت، موسی است. کسانی که فکر می کنند باید دور و بر رهبر را پالایش کنند به جوری که ما می مانیم. ما باید بمانیم. فقط چیز دیگری، فکر دیگری کلا نباید بماند. یک موقع هست منافق است نه، آن را باید هرس کرد. یک موقع، نه، یک فکر دیگر، یک ذهنیت دیگری، یک چیز دیگری است که باز هم زیر نظر نقبا است. یعنی زیر نظر یک نوع بعثی است «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا».

شجره ملعونه می شود همین شجره بنی امیه آن موقع. آن هم چیز دارد. آن هم خلاصه برگ و باری دارد برای خودش. منتها شجره ملعونه است که این شجره اجتناب شده است به تعبیر قرآن که «كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» حالا چرا زیتون است؟ این را بعداً می گویم چون به امام حسین ربط دارد. من حالا به شما می گویم. حالا اینها را به جای حنیف بودن می گویم. چرا مثل درخت انجیر نیست؟ در «والتين والزيتون». درخت انجیر نیست. درخت زیتون است. به جریان امام حسین ارتباط دارد این جریان زیتون. انجیر، امام حسن است. حالا در خود آیات به شما نشان می دهد و در خود آیات دری آید که جریان امامت اصلاً جریان حسینی است. این جریان، یک جریان حسینی است که این جریان می رود خلاصه «فِي يُبُوتِ أَذِنَ اللَّهِ» و در مقابل طاعت فلان می کند و اینها.

برای همین این زیت، زیتون است به عبارتی که موجب افروخته شدن آن نور می شود. برای همین همه جا وقتی در روایات و اینها، کدهای روایی که می بینید، وقتی که این پنج تن آل عبا مطرح می شوند، یکهویی سر امام حسین همه سوزنشان گیر می کند. می گویند این اسم چه بود؟ این چه کسی بود؟ این چطوری بود؟ می گویند این چنین بود و چنان بود و می گویند که اگر با محبت با امام حسین حرکت نکنی، نتیجه نمی گیری. یک بحثی که حالا ما سحرها (مطرح خواهیم کرد). ان شاء الله بحث نزدیک بحث حب هستیم. آنجا بحث می کنیم. این بحث را آنجا می کنیم که باید حب باشد و حب نسبت به امام حسین باید باشد. خوب، این رمز و راز کلا ارتباط سیستماتیک با الله

است. برای همین است که مثلاً آن پنج تا میخی که کوبیده‌اند «وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَحٍ وَدُسِّرَ» آن دسر اهل بیت بودند که زدند که پنج میخ طلاپی روی کشتی نوح زدند که این کشتی بتواند حرکت بکند. عجیب هم هست. به کشتی می‌گویند «ذَاتِ أَلْوَحٍ وَدُسِّرَ» می‌گویند تخته پاره و میخ. معلوم است میخ برای خدا مهم بوده است که این میخ‌ها و میخ‌هایی که این تخته پاره‌ها را نگه می‌دارد کنار همدیگر و جریان حب به ابا عبدالله و اینها برای خودش چیده است. برای همین در روایت داریم از تین و زیتون. تین، امام حسن. زیتون، امام حسین است. روایت هم همین را دارد اتفاقاً در استدلال قرآنی‌اش هم همین جوری است. حالا به شما می‌گویم اینکه این زیت، زیت، زیتون است به خاطر جریان امام حسین است.